

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميساد
بدین بوم ویر زنده یک تن ميساد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - هفتم اپریل 2013

اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش ششم)

میدان طیاره:

بهترین ترکیبی که مفهوم مُراد را بلافاصله و بدون مشکل به خواننده و شنونده القاء کرده و ساختش آنقدر رسا و گویا ست، که نیاز به شرح و بیان لغوی ندارد. متأسفانه زبان ادبی و تحریر دري ما که ننگ دارد، از اصطلاحات عامیانه ما استفاده کند، ترکیب بیحد منطقی و عام فهم "میدان طیاره" را نادیده گرفته و به پیروی از السنه اروپائی، اصطلاح "میدانی هوائی" را ساخته استعمال میکند، که ترجمه تحت اللفظ از زبانهای فرنگی میباشد. و فارسی ایران هم که غره به نوآوریها ست، ترکیب فیشنی ولی نیمکله "فرودگاه" را وضع کرده و به کار میبرد. ضمن مقاله معنون به "میدان طیاره - میدان هوائی - فرودگاه" (مؤرخ چارم اپریل 2008 که به تاریخ دهم اکتوبر 2008 در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر شد و در آرشیفهای مربوط، از جمله آرشیف خلیل الله معروفی قابل دسترس است) در زمینه هر سه ترکیب مفصل گپ زده و نشان داده ام، که نه "میدان هوائی" دري ادبی و مکتوب ما و نه "فرودگاه" فارسی ایران جای ترکیب زیبای "میدان طیاره" را گرفته میتواند و خصوصاً که ترکیب "فرودگاه" از نگاه معنی

نصف مطلب و نیم قضیه را میرساند و به مُکملی از قبیل "فرازگاه" نیاز دارد، تا مفهوم خود را مُکمل بگرداند.

یارِ شر:

ترکیب اضافی، مرکب از "یار" دری و "شر" عربی؛ اصطلاح زیبایی زنان کابلی ست و به کسی اطلاق میگردد که طرفدار "شر و فتنه و فساد و جنگ و نزاع" در خانواده ها باشد؛ دقیقاً مقابل ترکیب "شرشان". مثلاً گویند:

"ما یار شر نیستیم و میخوایم (میخواهیم) که بین تان صلوح (صلح) و صلاح شوه!!!"

شرشان:

مخفف ترکیب "شرشاننده" که در اصل خود "شرنشانده" بوده است، و آن به شخص نیک اندیشی اطلاق شود که میکوشد، شر و فساد و جنگ و دعواء را در بین خانواده ها فرو نشانده، خاموش گرداند؛ مقابل "یارِ شر". زبان عوام کابل ازین ترکیب وصفی، اسم مصدر یا اسم معنای "شرشانی" را نیز ساخته و استعمال میکند و آن وصف عمل "شر شانندن" است.

تیرماه:

"تیر" و "تیرماه" از لغات قدیم دری ست که از زمانه های بسیار پیش درین سرزمین عزیز به کار میرفته. امروز مگر تنها زبان عامیانه کابلی - و شاید زبان عامیانه مناطق دیگر وطن نیز - ترکیب "تیرماه" را استعمال کرده و از آن مفهوم "فصل خزان" یا سومین مَوسِم سال را میگیرد. اگر شاهی از قول بزرگان متقدم خویش بخواهیم؟
استاد استادان شعر دری، حکیم ابوالقاسم حسن بن احمد عُنصری بلخی در اخیر قصیده ای در ستایش سلطان محمود غزنوی فرماید:

تا همیگردد فصول عالم از گشتِ فلک گه تموز و گاه تیر و گه زمستان گه بهار
شاه را سر سبز باد و جان به جای و تن قوی تیغ تیز و امر نافذ بادش و دل شادخوار
تاجداران جهان پیش بساطش خاکبوس
دشمنان ملک از گُرد سپاهش خاکسار

سردار شعرای بارگه محمودی، استاد عُنصری، کلمه "تیر" را در معنای "تیرماه" و متفاوت از مفهومی که در ایران از "تیر" میگیرند به کار برده است. در ایران ماه چارم سال؛ یعنی "سرطان" را، "تیر" مینامند، که با اصل تداول این لغت سازگار نیست!!!!

زبان عامیانه کابلی که اصالت زبان دری را تا حد زیاد نگه داشته و بدین لحاظ شهرت هم دارد، "تیرماه" را در عوض "خزان" استعمال میکند - چنان که در بالا گفتیم. مثال برجسته استعمال این کلمه "سیب تیرماهی" ست و آن سیب بزرگ، بالیده و تیره رنگی ست که در تیرماه پخته میشود، پوست کلفت دارد و قابلیت نگهداشتش در فصل زمستان بسیار زیاد است.

خوار / خوار:

- کلمه "خوار" در دو مفهوم استعمال میگردد:

- یکی که اصلاً باید با واو معدوله و به مانند "خار" تلفظ گردد. زبان عوام کابلی مگر برخلاف تداول عام زبان دری، حرف اول این کلمه را ساکن و واو را ملفوظ تلفظ میکند؛ یعنی بشکل khwaar به حروف فرنگی و انگریزی. چنان که زنان کلانسال کابلی حین دعای خیر گویند:

الهی؛ خوار نشی!!!

(الهی خوار نشوی)

یا

"خدایم خوارت نسازه!!!"

(خدایم خوارت نسازد!!!)

- زبان عامیانه کابلی کلمه "خواهر" را نیز "خوار" - یعنی عیناً به مانند کلمه قبلی - تلفظ مینماید.

خوار و زار:

این ترکیب عطفی را بیشتر زنان کابلی استعمال میکنند و مراد از آن "پریشان و درمانده" است. چنان که گویند:

فلانی ده پیری بیخی خوار و زار شد.

(فلانی در پیری بیخی خوار و زار شد.)

خوار جامه:

(ترکیب وصفی) کسی که لباسش حقیر و فقیر و پریشان باشد.

خلطه:

اصلاً "خریطه" که کلمه عربی ست و آن "کیسه" ای را گویند که معمولاً از تکه و چرم و کاغذ و اینک از پلاستیک و انساج و الیاف مصنوعی بدوزند. "خلطه کاغذی" و "خلطه لته ئی" مثالهای خوبی ازین اصطلاح اند.

خلطه شدن/ کردن تار:

اصطلاح گدی پران بازی و آن وقتی ست که گدی پران در هوا باشد، کش کافی نداشته باشد و تارش حالت منحنی را بخود گیرد.

خلطه سودا:

خلطه ای (خریطه ای) که در آن از بازار سودا آرند. "خلطه سودا" را در سابق محض از تکه و لته درست میکردند که مانند تنبان، بند داشت و دهانش را با آن میبستند.

خلطه کشال:

به آدم بی سلیقه و بدلباس گفته شود؛ معادل "خشتک کشال".

بی خلطه فیر کردن:

اصلاً شجره ای از صحنه جنگ دارد، و مراد از "خلطه"، "خلطه باروت" است که از آن تفنگهای دهانپر را پُر کرده و بعد فیر میکردند. و کنایتاً در معنای "بی مُحابا و بدون مقدمه سخن گفتن" و یا "لا علی التعیین و بدون سنجش گپی را به میدان انداختن".